

قال اخبرنا احمد بن محمد بن عيسى و محمد بن عبد الجبار بالباقى عن العباس بن معروف عن محمد بن ابي بصير
 اخبرنا ابي طالب الانبارى عن حماد بن عيسى بن الحسن بن الحسين بن علي بن ابي طالب القداشى عن محمد بن ابي بصير
 مسكان قال دخل حيان السراج على ابي عبد الله فقال له يا حيان ما يقومان اصحابك
 محمد بن علي الحنفية قال يقولون هو حتى يريزقون فقال ابو عبد الله عليه السلام متواضع
 انه كان فيمن عادية في مرضه فميراث غمضه و فيمن ادخله حفرة و نزع نسائه و نسبه ميراثه قال فقال حيان
 انما مثل محمد بن الحنفية في هذه الامة مثل عيسى عليه السلام فقال و سيجك يا حيان شبه علماء اعدائه
 فقال بل شبه علي عدايه فقال نزل عثمان ابا جعفر عده محمد بن علي لا ولكنك تصدق يا حيان و
 قد قال الله عز وجل في كتابه سيجرني الذين يصدفون عن آياتنا سورة العذاب بما كانوا يصدفون فقال
 ابو عبد الله عليه السلام فتبلى الله من كلام حيان ثلاثين يوما و آنچه بعضه از اين فرقي در
 معرض احتجاج ذكر کرده اند که حضرت امام زين العابدين عليه السلام در حين شهادت حضرت
 سيد الشهدا عليه السلام صبي بود باطل است چه آنحضرت در آن وقت بيست و سه ساله بودند
 و بسبب بيماري که بذات قدس ايشان عارض بود محاربه با اعدا نفرمودند و آنچه امام بازي
 ذکر کرده که محمد بن الحنفية در راه يمن و وليعت حيات سپرده محفل نظر است چه آنجناب در مدینه
 منوره على باجر بالتحية و الشاسم و ذات يافته چنانچه محقق طوسي و ديگران تصريح بيان نموده
 اند مرزا محمد محمد خاں چه در مفتاح التجار و ايت کرده است اين الحنفية رضاي الله عنه سنة ثمانين
 اربعه و ثمانين و دفن بالبقيع و صلى عليه بان بن عثمان بن ابي طالب باذن ابنه ابي بصير و له
 يومئذ خمس و ستون سنة و بغير انکه اسناد ابیات به کثرت غرابة عارضا رسد و چه باک ابیات که در
 از سيد حميري است در ايامی که قائل با ما است محمد بن الحنفية رضاي الله عنه بود گفته چنانچه در سيرت
 در حياة الحيوان در باب العين در لفظ عکرمه بعد از نقل اسناد اين ابیات بکثرت نزهة می گوید قلت
 و احتواب انما للحميري تحقيق طوسي نیز در نقد الحاصل اين ابیات بسيد حميري است و کرده شام

ابيات را اين قسم ذکر کرده نظر
 الآان الائمة من قریش لذي التحقيق أربعة سواد

اینها و یقیناً این مایاگان ستمی المختار بالکلیسان انتهى دیگر آنکه آنچه در بیان معتقد الوکریب و کبریقل
 کرده که این فرقه قائل اند بامامت محمد بن حنیفه بعد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و مختاریه را قسم کیسانیه
 گویند نیز غلطان مصراحت محققین است چه محققین مختاریه افرقه از کیسانیه شمرده باین پنج کتب
 او که منقسم بدو قسم ساخته که بعضی قائل اند بامامت آن جناب بعد حسین فرقه اول است احیایه یا
 فرقه دوم کبرییه و مختاریه را دو قسم دوم دخل کرده اند امام رازی در محصل می فرماید فی هذه الفرقة یقال
 لهم کیسانیه و هم المتفقون علی امامت محمد بن الحنفیه ثم اختلفوا فذهب احیایه اصحاب حیان بن
 زید السراج الی الله کان اماما بعد علی بن ابی طالب علیه السلام و حجوا علیه بان علیا دفع الرأیه
 الیه یوم یوم او قال له اطعن بها طعن ایاک فی الحرب ذالم توفق و یزید الی الله علیا اقامه
 مقام نفسه و هو یوجب الامامة و الاکثرون منهم ثبتوا امامه بعد قتل الحسین علیه السلام و حجوا علیه یوم
 و الاکثرون الیه الحسن علی الکوفه اوصی بالامامة الیه الثانی الذی بقی من ولد الحسین یوزین العابدین
 و یسبیه و یظلم لکن ایما للامامة فتعین محمد بن الحنفیه و زعم انه من دعائه ثم
 غلبت فله عرف محمد ذکاب جبرانه ثم ان مصعب بن الزبیر لما قتل المختاریه قوت خراسان العرب
 و اسیان و ایمن بعد الثدین الزبیر قد غی ابن الحنفیه الی طاعته فرب من الی عبد الملک بن مروان و
 کوهب الملک بن مروان کون بالثمام فامر به بالخروج الی الیمین فخرج الی الیمین فغاب فی طریقهم فمختلف
 کیسانیه فنهزم من قال انه حی فی جبل رضوی و انه بین اسد و نمر یقتلانه و عنده عینان لثناختان
 تجریان بها و عسل و یعود بعد الغیبه فیها الارض قسطا و عدلکا ملرت ظلما و جورا و هو المهدی
 و انما عوتب بالحبس مناک بخروج الی عبد الملک بن مروان و میل الی زبیر بن جابر و یزید بن ابی العزیمیه
 اجتماع الی کربلا لضریر و کان الشیخ حمیری علی هذا المذهب یقول **س** الاول الموصی بذک نفس
 طلت بذک کجبال لثمانی ابیات انتهى و حیان بیانی تختانیه است چنانچه میرزا محمد استرآبادی
 رجال و سیداه خیر آن ذکر کرده نه بنون چنانچه تحریر طوسی واقع است و چند حدیث مستفصل احتجاج
 حضرت صادق علیه السلام با او در باب محمد بن حنیفه مروی است در این جابر یک حدیث کتفا
 نموده شد حدیثی الحسین بن الحسن بن بنده القمی قال حدیثی سعد بن عبد الله بن ابی خلف
 لفرقه

و اید فرمود دست و پائی مردی که قائل بپوست او شده اند قطع خواهد نمود و می شنود کسی اگر بگوید
 آنحضرت ارتحال نمود مگر آنکه اشته شیش می زنی پس ابو بکر آمد و چهره مبارک کشته دو گفت پرورد
 ما درم فدائی تو باد پائی و خوشی در حال حیات و در حین ممات و گفت بخدا خدای تعالی در با
 مژه مرگ بتو می چشاند پس برآمد مردم بگریه برپا شدند و او می گفت که آن جناب طبیعت حیوان
 نسپرد و سوگند برین دعوی می خورد پس ابو بکر باو گفت ہی سوگند خوانده بر جای نوباش کسی نه
 بعبادت محمد قیام می نمود پس بدستی که محمد ازین عالم انتقال فرمود کسی که بعبادت الهی قیام
 می درزد پس بدستی که سبحان تعالی زنده است نمی میرد و گفت قال الله انما کسرت و
 انهم یقیون و نیز فرمود انان مات او قتل انقلابه علی اعقابکم گفت بخدا قسم هر گاه این را شناید و عقاب
 بغیر نفس خود نشدیم تا آنکه بر زمین افتاد و در انستم که آنحضرت بر حمت نیردی بیکسره فضل بن دینار
 در کتاب خود گفته اقول فی الصحاح ان رسول الله صلعم لما توفی قام عمر بنی المسلمی و قال ان
 اناس یرعون ان رسول الله توفی و انه ذهب نیاجی ربکم اذ هب موسی نیاجی ربکم فی
 الطور و سبغ و یقطع ایدی رجال و ارجلهم بما قالوا ان مات فذخل ابو بکر و قال لعمرا جلس فما جلس
 و کان یحکم بشل فک الکلام حتی قام ابو بکر فی ناحیه اخری من المسلمی و قال ایها الناس من
 کان یعبده محمد فان محمدا قد مات و من کان یعبده الله فهو حی باق لا یموت ثم قرأ آیه
 الایة و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل فان مات او قتل انقلابه علی اعقابکم الایة
 قلما سمع عمر بنده المقالہ رجح الی قول ابی بکر و قال کان فی لم سمع بیده الایة فیکیر انکله ضمیر فایک قول
 این فرقد اماست را بعد از ابو بکر با اولاد او می مانند بوجهی که با نرسد بناه بحسب ظاهر
 جامع ابو بکر است و این معنی مشهور است از عهد اطلاع او بر کتاب نساب چو ابو بکر چنانچه علمای
 انساب تصریح بآن نموده اند و نیز نگاشته در عمدة الطالبینی بقا لعقب قبیل
 الان من محمد جلیین علی و جعفر قتیل المجر و انما ابو بکر عبد الله ابی ابا سید و محمد است
 البیعتالی بنی العباس فنقرضه انی اذیة که فاضل ناصر با سقا قیام شهرستانی
 اصل دخل با شمشینا سیده می گوید ان شمشینا بنی با شمشین محمد بن انشبت قالوا انما

<p>عسل و المشاشه من بنیه سبط سبط ایمان و بر وسبط یحیی الارضین عدلاً تواری لایرے فیہم زسائنا</p>	<p>ہم الاسباط الیس ہم خفنا وسبط غیبیہ کریمہ امام الجیش لقدمہ اللوہ برضوی عندہ عسل و آ</p>
--	--

بیتحق سیرماید کہ سید حمیری خراب بدو تو فریق الی ازین مقالہ بر گشتہ در حداد شیعہ و جعفری منسلک
گردیدہ می گوید

تجھرت باسم اللہ و اللہ اکبر و ایقنت ان اللہ یعفو و یغفر

و در غیبہ الطالبین ذکر کردہ قول غریبی در مذہب سید حمیری نقل کردہ در حداد فرقہ سبائیہ
می فرماید و منهم السید الحمیری انتہی و لایحقی ما فیہ دیگر آنکہ پنج فرمودہ این ابو کریم با اول کسی
است از شیعہ کہ قابل باختفائی صاحب الزمان شدہ و گفته کہ امام مجتہد خوف خدا بہمان
می شود و باز بعد مدتی ظہور می کند و جمیع فرق شیعہ باین منسلک شدہ خاطر خود را در باب امام
مفقود از ہمین ابو کریم آموختہ اند و جاہا قائل باختفا شدہ اند بحسب ظاہر مناقب ارد
با آنکہ خودش در احوال فرقہ سبائیہ گفتہ کہ می گویند حضرت امیر المؤمنین در اختفای ما نمود
او از حداد دوست و برقی چاکبک اوست انچه بنابرین تقدیر اول کسانی کہ قائل باختفا
امام زمان شدہ اند سبائیہ اندنہ کہ پیغمبر صاحب ملل و نحل با آنکہ خود در احوال سبائیہ گفتہ ہم
اقول فریقہ قالت بالتوقف والغیبة والرجعة باز در احوال کیسانیہ منافات قول خود نمود
می گوید و بعد از اول حکم بالغیبت و العود بعد الغیبتہ انتہی ان بعد الغیبتی عجاب و در حقیقت نسبت
ابتدای قول بکریمیہ و سبائیہ خلاف واقع است چہ اول کسی کہ قائل بغیبت و رجعت
شدہ جناب عمر فاروق است چنانچہ کتب سیر و احادیث ناطق بآن است ابن ابی الحدید متعجب
نیز در شرح نہج البلاغہ گفتہ جمیع اصحاب سیر روایت کردہ اند ہر گاہ سورہ عالم ازین عالم ارتحال
فرمود ابو بکر و زمانہ اش کہ درینج واقع بود ممکن داشت پس برخواست عمر و گفت آنحضرت و قائل
نیافتہ و رحلتی نخواہد فرود تا آن کہ دین او در تمام عالم ظاہر و باہر گردد و سبائیہ

گفتند پس هرگز نایشان نبوده خروج کند و عالم و شجاع باشد و از زمان خود همه پیش از این نمی
 و امام دانند و یکی بن زید را نیز امام دانند و در منتظر اختلاف ازین بعضی گفته اند محمد بن عبد الله
 بن الحسن بن الحسن است که در ایام منصور مدعی امامت شده و مقتول گشت گویند که او زنده
 است مقتول نشده و بعضی گویند که محمد بن القاسم بن الحسن صاحب طاقان است که در ایام
 معتصم بعد از خروج و قتال امیر شده در حبس ماند و هم در حبس گذشت و او را انکار کنند
 و جماعت ازینها گویند که یکی بن عمر است از احفاد زید بن علی بن حسین و او صاحب لکون گویند
 در ایام مستعین خروج کرد و بقتل رسید قتل او را انکار کنند شوم هر چه اینها را سلیمان نیز گویند اتباع
 سلیمان بن جریر گویند امامت شوری است فیما بین الخلق و انعقاد امامت بر ضامنند
 و کس پیشتر از صالحی مسلمین و ابو بکر و عمر را امام دانند و مردم را در بیعت با اینها با وجود مرضی
 تخطی کنند و عثمان و طلحه و زبیر و عائشه را تکفیر کنند چهارم تبری و تومینه نیز لقب آنهاست یا ان
 مغیره بن سعد که لقب با تبر بود گویند بیعت ابو بکر و عمر بر خطا نبود زیرا که مرضی بر آن سکوت کرده
 و اسبکت علیه مصدوم فرود آمد و در عثمان توقف نمایند زیرا که برضا و سکوت مرضی خاطر خواه
 ایشان بر آن ثابت نشده و مرضی را از وقت بیعت امام دانند پنجم نعیمه یا ان نعیم بن الیمان
 مذہب ایشان مثل مذہب تبری است مگر آنکه عثمان را تکفیر کنند و از وی تبر نامند و دیگر
 صحابه را بخیر یاد کنند ششم کینتیه یا ان فضل بن کین مذہب ایشان مانند مذہب جارود
 است مگر آنکه طلحه و زبیر و عائشه را تکفیر کنند و بنی صحابه بخیر یاد کنند هفتم خشبیه صحابه خلع
 بن عبد الصمد گویند امامت شوری است در اولاد فاطمه علیها السلام اگر جائز خلافت را
 دیگری پشت خروج بی روی و اجبست و اینها را خشبیه یا ان گویند که بر سلطان وقت بی اسباب
 خروج کردند و سلاحی نداشتند مگر چوب عصا و خشک لغت عرب پرورید و زید پنجم
 یعقوب یا ان یعقوب بیعت نمایند و امامت ابو بکر و عمر را انکار کنند بلکه بعضی از ایشان تبر
 نمایند ششم صاحبیه یا ان صاحب بن صالح امامت شوری در اولاد فاطمه علیها السلام
 اعتقاد کنند هرگز فاطمیین با صفت علم و شجاعت و سخاوت متصف باشند و خروج

الامايتان ايا با تارة الوافاة فضي ايه...
 تقدير السنة لي على التاويل و...
 كمال تامل تاويلها و...
 الاسرار في الشخص انساني...
 فضي ذكسالي ابنه باشم و...
 بود گویند و اصل بن عطا...
 عبداللہ بن محمد بن الحنفیہ...
 رئیس معتز است شاگرد است...
 القاضی القاضی القاضی...
 اللہ تعالیٰ عنہم جمعین نسبت...
 اصحاب بنیدین علی بودند...
 استخواند بلکه بعضی از فرج...
 متواتر از زید بن سدر...
 شیخین و ذمی الثورین گذشت...
 و معصوم بخطا و باطل...
 که ایشان قاضی بودند...
 استار شیعہ اولی لیکن...
 کردند و نہایت دور افتادند...
 بن علی قائل بود و آنرا...
 فرج موافق مذہب حنفیہ...
 ابی زیاد گویند امام بعد از...
 و بعد از حضرت حسن بن...

کاشکی بن بجای پسر بودی انتی اینرا محمد مستمدا خان ^{در نسخ} در مفتاح النجادر احوال محمد بن عبدالشکر بن
 الحسن بن علی میگوید روی ان ابا حنیفه کان لفتی سرگوب لب نصرته و نصره اخیه ابراهیم انتی و آنچه در
 کشف در تفسیر آیه که یکه لایزال حمدی انظار المین واقع است و کان ابو حنیفه لفتی سرگوب لب نصره زید
 بن علی و حمل المال الیه بالخروج مع علی النضر المتغلب المسمی بالامام و الخلیفه کالدوا لفتی و اشباهه و فاعل
 المرأة اشترت الی بنی الخروج مع ابراهیم و محمد بن عبدالشکر بن حسن حتی قتل قال لیتنی کنت مکان
 ابنک ظاهر آنست که لفظ زید بن علی در نیکام از طغیان قلم آنست بغير تعسف و تکلف تام که
 ذم بن سدیقم و ذوق سلیم از آن آبی است درست نمیشود چنانچه علامه تفتازانی و یکی تمیمی در حواشی
 کشف از کتاب آن نموده اند علامه تفتازانی میگوید آیه عن المنصور و زاد ابا حنیفه علی القضاء قالی
 امر شمسات فی ابر و قبیل ان سقاها اشتم لانه کان لفتی بلایه ابراهیم و محمد بن عبدالشکر بن الحسن بن
 الحسن بن علی و هما اللذان ادعیا الامامه فی زمن الدوا لفتی و اما زید بن علی بن الحسن بن علی خانما
 ادعی الخلفه فی زمن الرشام بن عبدالملک بن مروان و کان قبل الدوا لفتی بمره فقتله امیر الکوفه
 من قبله یوسف بن عمر الثقفی علیها مسحق و عاش ابو حنیفه الی زمن المنصور الدوا لفتی و کلام المصنف
 یجب ان یحیل علی ان ابا حنیفه کان لفتی بالخروج مع زید علی من یو نضر متغلب بشبهه بالدوا لفتی
 فان هتاشا ما یضمن هذا القلیل انتی تمیمی میگوید فاعل قوله کالدوا لفتی تشبیه ای کان لفتی بالخروج
 علی النضر المتغلب هشام الذی هو کالدوا لفتی فی الظلم و العدوان و تحتب نسبت که این دو بزرگ
 بر تصحیح کلام زنجشیری ابداع افتائی ابو حنیفه بنصرت زید بن علی نمودند و مجرد بودن هر دو در زمان
 او دلیل قضا بغير نقل ربا تایید نمیتواند شد که الاخی قانکره و جاره زید اسر جوینیر گویند و چه تشبیه
 مطاوی احوال ابو الجار و بوضوح خواهد پیوست و نام ابو الجار و زید بن منذر است و او همدانی
 حاتق و حرقی زیدی مکتوف البصر عمی لقلب است و همدانی بدل همدان حاتق بجای حرقی و الف و
 لای همدان و حاتق و حرقی بجای همدان مضموم و رای همدان و حاتق و حاتق است و او کور باد زید
 بوده چنانچه نجاشی از محمد بن سنان روایت کرده قال قال ابو الجار و دولت عمی ما رأیت الدینیا
 قط و اولادها صاحب حضرت امام محمد باقر علیه السلام بود در وقت خروج زید شیبیه تغیر و خلل و اعتقاد او

نماید امام است و تقدیر در یک باب که در یک ملک نیز نزد اکثر زیدیه جائز است آتی کلامه اقول
 و پیوسته این چند وجه محل نظر است آتی آنکه آنچه گفته که امام عظیم ابوحنیفه کوفی نیز بصحت امامت زید
 بن علی قائل بود الخ خلاصه شهر سوره ششمی که امام عظیم مردم را یاد داد و اعانت و تحریک نمود این
 بن عبدالله بن حسن بن عثمان بن علی بن ابیطالب و برادرش محمد بود که شب دوشنبه سینه
 یکصد و چهل و پنج در بصره خروج نمود و منصور در انقی لشکر بر سر وی فرستاد و ابراهیم نیز از بصره بیرون
 آمده با عسکر و انقی مجاریه نمود بعد از انزمام لشکر و انقی تیری بر پیشانی ابراهیم آورده شهید شد و
 با خرمی و آن قریه ایست قریب بوفند زید شهید چنانچه چندوی قائل یاکن شده در عمده
 الطالمب آورده و ظهر ابراهیم سیله الاغین غره شهر رمضان سنه شصین و اربعین و مائتة بالبصرة و بالعیر
 و جوه الناس بهم بنیر الرمل و الاخص سلیمان بن عمران و عباد بن منصور القاضی صاحب
 مسجد عباد بالبصرة و افضل بن محمد و سعید بن الحافظی نظر اتم و یقال ان ابی حنیفة بالعیر
 ایضا و کان قد اذقی الناس بالخروج مع حاکم ان امراة اتته فقالت انک اذقیت ابی بالخروج
 مع ابراهیم فخرج فقتل فقال اما لیتنه مکان ابناک کتب الیه ابوحنیفه اما بعد فانی جنت لیک
 اربعة آلات در ابراهیم و لم یکن عنده غیرها و لولا امانات للناس عندهی للحققت بک فاذا اذقیت
 القوم و ظفرت بهم فافعل کما فعل البوک فی اهل صفین اقبل مدبرهم و اجنر علی جریهم و لا تفعل کما فعل
 البوک فی اهل الجبل فان القوم لهم فتمه و یقال ان هذا الکتاب فغ المالی لدوانقی و کان سبب تغیر علی
 ابی حنیفة نتهی ملا حسین کاشغری در احوال ابراهیم بن عبدالله سیکو یا و الا کبا علی ابی حنیفة سینه
 خمس و اربعین و مائتة بصره خروج کرد و بسی کابری و بیعت کرده بودند چون امش و عباس بن منصور
 بصحت رسیده که ابوحنیفه کوفی در بیعت او بود و بخروج باوی نصرت و معاونت وی فحوی داده
 و پس خود حاد را با چهار مرد مردم نزد وی فرستاده و نامه بوی نوشت و در آنجا یاد کرد که حفظ امانت
 و داع مردم که نزدیک نیست مراد امن بگیرد و الا بتولاجی شده تقویت تو میکنم و این نامه بدست
 دو انقی افتاد و بر ابوحنیفه متغیر شد و او را ایذا کرد که سبب فایده او گردید و آورده اند که بخون برآید
 ابوحنیفه کوفی آمد و گفت تو فرود ای بسیرا بخروج ابراهیم نصرت کردی و ابوحنیفه گفت

بازه یا دست و پیکان که در بین مسلمانان است و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که ما را در این دنیا
 انجلی در میان کس است و هر که پس از ما در این دنیا در میان ما باشد و او را در حدیث است
 احادیث بسیار است که بیشتر از حدیث است و در حدیث است از آنجا که شیخ عیسی بن عمیر روایت کرده است
 روایت کرده است که ابویوسف علیه السلام کثیر الثنوا و سالم بن ابی حفصه و ابی الجارود و قال قال ابی یوسف
 اتقاء علیهم لعنة الله فان قلت جماعت فداک کذا بولن قد تم فحاشیة مکذبون اقال کذا بولن یا بولن
 فی چیزها انهم یسألون لیس کذا لک و سیمون حدیثا فیکذبون و لیکر انک صاحب غنیه الطالبيين
 حریر علیهم السلام بن کثیر نسبت کرده و نیز رقم این فرقه آن است که تقدیم منضمیل بر فاضل جایز است و
 گویند هر چند مستحق امامت حضرت علی بن ابی طالب است علیه السلام و شجاعین ازین استحقاق
 عاری است ترک اهل کفر و بطریق خطا بیعت نمودند مگر آنکه این خطا منتهی بدو افسوس نیست لیکن چون
 التناقض است با اینها واقع شده افتقاد یا امامت شان باید داشت فی غنیه الطالبيين و عموا ان علیا
 زان الامام و انما یبدر بقره خطا و الاستحقاق الفسق و ان الاثم ترک الاصلح اتمی دیگر آنکه تیره بضم
 مقدر است اگر چه میرزا یارانی وجه تسمیه یاران بغیره بن سعید مطابق قول ناصب بیان کرده قال الامیر
 لقبیا بغیره بن سعید و ابی بقره بیسبب الیه لیکن آنچه در کتب حال اثنا عشریه معلوم میشود که تیره
 اصحاب کثیر الثنوا و سالم بن ابی حفصه و حکم بن عتبه و سلم بن کبیر و ابی المقدام ثابت حدیث اندر حدیث
 این گروه روایات کثیره وارد شده از آنجا که شیخ عیسی بن عمیر روایت کرده است که قال سمعت
 ابی جعفر علیه السلام یقول ان حکم بن عتبه و سلم و کثیر الثنوا و ابی المقدام و التمار یعنی سالم اصدلو کثیرا
 من جنس من بولاد و انهم ممن قال الله عز وجل و من الناس من یقول اننا بالذکر المیمم الاخر و انهم بولاد
 و کثیر الثنوا کونی است نامش کثیر و کنیتش ابو سعید نام پدرش قارود است بقاف و لغت درای
 قارود مفتوحه و او مفتوحه و سکون دال مطلقه و بعض قاف کاف نیز آمده عامی است و هو افتقاد
 جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام داشته اعلان عداوت با جناب می نمود چنانچه فاضل
 عامل سیر احمد استرآبادی نعمه الله بغفرانه در مجمع الاقوال از محمد بن سحیبی روایت کرده است قال قلت
 شیخنا اما اکثر استحقاقک بابی جعفر قال لانی سمعت من شیخنا لاجتهاد و سمعته یقول انما الیوم

شده خارج از سداد و دلیل عدم اطلاع یا عدم اعتنا به کلام بزرگان است، دیگر آنکه نچیز از کتب رجال
 فرقه اثنا عشریه رضوان الله علیه معلوم می شود که صاحب الحیة منسوب به حسن بن صالح بن حمزه
 ثوری کوفی است چنانچه علامه حلی رحمه الله در خلاصه الرجال می فرماید که حسن بن صالح بن حمزه
 الهمدانی الثوری کوفی من اصحاب ابا قریب علیه السلام و هو صاحب نسیب الیه صاحب الحیة من الزیدیه
 و شیخ ابو جعفر طوسی رضی الله عنه در تذریب الاحکام در باب میاه می گوید آن الحسن بن صالح زیدی
 تبری متروک العمل ما یختص به و تیه شهرستانی در ملل و نحل می گوید قول صاحب الحیة امامت مطابق
 قول سلیمانیه است مگر آنکه اینها در امر عثمان متوقف اند که آیا مؤمن بوده یا کافر گویند هرگاه احادیثی
 را که در مناقب او وارد شده و بودن او از عشره مبشره می شنویم بصحت اسلام و ایمان او بودن او
 از این بهشت حکم می کنیم و هرگاه نظری نمایم بر بدعتها نیکه مخالف سیرت اصحاب حدیث نموده و
 تربیت و پرورش بنی امیه بر بنی مروان فرموده حکم تکفیر می نمایم پس شان او حیران متوقف ایم
 و امر او را با حکم الحاکمین حواله کنیم اما علی بن ادریس فصل الثاس است بعد از خیر علیه السلام و برترین
 آنها امامت لیکن آنجناب ترک حق خود نموده رضای خود امامت تسلیم آنها نموده و امر خود را
 طوعاً با آنها تفویض کرد پس از خیر با آنچه مسلمانان بآن برضاد اند و سوائی باین عقیده بر احکام
 و اگر علی راضی نبود علی بویک مالک بودی و این گروه امامت معتزل و تاخیر افضل تجویز نمایند
 هرگاه افضل تاخیر باشد می گویند هر قاطعی که بزبور علو زید و شجاعت آراسته باشد و خروج بسیف
 کند امام است و بعضی صحاحت وجه را شرط دانند هرگاه دو امام جامع الشرطه خروج بسیف
 کنند هر که فاضل تر و زاهد تر باشد امام است و اگر هر دو در زید و فضل مساوی باشند هر که پیش
 متین تر و عزمش استوار تر است حق امامت است و اگر درین صفت هم درجه تساوی داشته باشند
 با هم مقابله نمایند هر که غالب آید امامت حق اوست پس امام موم و امیر مومر گوید و اگر در قطر
 باشند و هر یک در قطر خود متفرد باشند در قوم خود امام واجب الطاعت است و اگر یکی از آنها مخالف
 دیگری فتوی دهد هر واحد صلیب است هر چند باستقلال خون امام دیگر فتوی دهد و اکثرین گروهند
 زمان ما مقلدان در اصول با اعتقاد معتزله مطابق الشغل بالتعلل معتقد اند و آنست که معتزله از پیاده

از اولاد علی خنجر کتد اورا امام دانند و خروج با اولاد ازم شما رتد از تقریر این کلام موضوع نیست که در بعضی
 جمیع تبریه مستحق اند پس آنچه ناصب بنامتی صاحب غنیمت الطالبین تفریق این فرقه نموده بعضی را استوقفه
 شان عثمان بعضی را بعضی و دانسته خلاف واقع است چنانچه بر ملتج پوشیده نیست و نیز در کتاب
 مسطور در مذمت تبریه شیخ ابو عمرو کشتی که او با سناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت
 فرمود لو ان التبریه صنف واحد ما بین المشرق الی المغرب ما اعز الله بهم دینا و دیگر آنکه در کتب بضم دال ممله
 فتح کاف و سکون تحتانی است و کتبت فضل بن دکین ابو نعیم است و اولاد معظمت احوال حدیث است
 است جمع کثیر از ائمه این فرقه مانند عبداللہ بن مبارک و احمد بن حنبل و اسحاق بن راہویہ و محمد بن اسماعیل
 بخاری و دیگران از وی روایت دارند شیخ عبدالحق دہلوی در رجال مشکوٰۃ شریف می فرماید ابو نعیم اسم
 الفضل بن دکین بضم الدال و فتح الکاف و سکون التحتانیۃ التیمی المملای بضم المیم و حقه اللام و
 بالمد و التحتانیۃ نسبت الی بیع الملائر نوع من الثیاب من اهل الکوفۃ مولی آل طلحه و دکین لقبی است عمر و
 بن حماد قال حد صدوق ثقه ثبت و قال العجلی ثقه ثبت فی الحدیث و قال ابو حاتم ثقه بن سعید
 و الاحمش و سفیان الثوری و مالک بن انس و سفیان بن عیینہ و محمد و سمع منه عبداللہ بن مبارک محمد
 بن حنبل و اسحاق بن راہویہ و محمد بن اسماعیل البخاری و خلق کثیر من الائمة قدم بغداد و حدث بہا و کان
 متزاادا عاتب مع فقہہ و دینہ و امامتہ و کان فایف فی الاقان و الحفظ و ہو حجتہ ولد سنۃ تسع و عشرين
 و مائۃ و قبل سنۃ ثلثین و مات فی سنۃ ثمانی عشرۃ و مائۃ فی آخر ما و قبل تسع عشرۃ فی سلخ شعبان مالکوفۃ
 فی ایام المعتصم بن الرشید و روی لہ الجماعۃ التیمی بخاری در صحیح خود بسیار از وی روایت می کنند
 منہ قال حدثنا ابو نعیم الفضل بن دکین سمع زبیرا عن منصور بن عقیفۃ انہ حدثہ ان عائشۃ حدثتہ
 ان التیمی علیہ السلام کان تکلی فی حجری و انا حائض ثم تقرأ القرآن و اذین قبیل بسیار است
 دیگر آنکه در غنیمت الطالبین مسطور است کہ یعقوبیہ دو گروه اند بر شیخ تولد شیخین نمایند و منکر حجت بند
 بعضی تبراد ایشان نمایند و اعتقاد بر حجت دارند و بجز عبارتہ اما الیعقوبیۃ فلیقولون ابا بکر و عمر و
 یقولون الرجوع فی منسب الی رجل یقال له یعقوب و منهم من تبرأ من ابی بکر و عمر و یقول بالرجوع
 پس نسبت قول حجت و انکار امامت شیخین علی الاطلاق بانہما چنانچه از فضل ناصب واقع

سے واپس ہر وقت تم پر ایسے اندر ابر خدا کے تعالیٰ تجویز کنند و گویند کہ بارسے تعالیٰ بعض
 شیاء الارادہ سے کند و ناد سے شود کہ خلاف مصلحت بود و خلافت خدا سے تلافی و آیات و وح
 نقبت ایشان را بر زمین حمل نماید نہ شمس موقوفہ اند گویند بارسے تعالیٰ خلافت استیلا
 غرض فرمود پس باقیہا پیدا کردہ محمد است و طائفہ ازینہا گویند کہ بعد از غور و نظر
 ویند بر دو و این جہت فرقیہ کہ مذکور شدند غلاۃ امامت اند و ہمہ آنها اتفاق کفار اند و مستند
 شتر کہ در مذہب ایشان اتفاق ابرام است ائمہ شدہ و ششم باقریہ گویند امام محمد باقر فرودہ است و
 ہوتی لاموت و ہوا المنتظر یا زہد ہستم حاضر یہ گویند بعد از باقریہ سر او ذکر یا امام شراوی است
 لوہ صاحب تہا یعنی کہ اذن خروج از جانب غیب باو برسد و آرزو ہستم تا وسیع اصحاب عبد
 اللہ بن ناوس بصری اند گویند کہ امام جعفر صادق زندہ است و ادرا عبدیت حاصل شد و جو
 المہدی الموعود و القائم المنتظر و طائفہ ازینہا منکر غیبت کا یہ اند گویند کہ اولیائے او در
 بعض اوقات در خلوات اورامی بینند و میزدیم شمار یہ اند اصحاب عمار گویند کہ جعفر و مازق خرد
 بعد از پسر او محمد امام است و ہشت فرقیہ اند کہ آنها را اسماعیلیہ گویند و قدہ بر شترک غیما ہستم
 نشستہ کہ بعد از جعفر صادق کلان ترین فرزندان او اسماعیل امام است بموجب نظر امام جعفر
 صادق کہ آن بزرگوار فی الاکبر بالمکین بہ عسا بہتہ و نیز او پنج اولاد جعفر است زیرا کہ
 مادہ و فاطمہ بنت الحسن بن الحسن بن علی است فرقیہ اولی مبارکتیہ انہا اصحاب مبارک
 و ششمہ ارجال او سابق مذکور شد بعد از اسماعیل مجاہد بن اسماعیل را امام دانند و او را خاتم الانبیا
 و کارند و گویند ہوا القائم المنتظر و المہدی سے الموعود و دوم باطنیہ انہ کہ بعد از اسماعیل و اولاد
 او بہتر سابق بر لاحق امامت را جاری دارند و گویند عمل بہ باطن کتاب واجب است بطاعت
 از توہم قرطیہ و تحقیق این نسبت اہل لغت را انہ تمانت ہست بعضی گویند قرط نام مبارک است
 چنانکہ کوشش و بعضی گویند نام مردی دیگر است از سواد کوفہ کہ بانی این مذہب شد و بعضی گویند
 نام او حمدان ہے قرط است و بعضی گویند قرط نام مردی ہے ہست از دیہات واسط کہ
 ساکن آن دیہ بود پس او قرطی است و اتباع او قرطی علی ای حال مذہب ایشان

از انکه برین نسبت بزرگ می دانند و شروع بپوشیدن بکند و مسائل قلیلی که در آنجا با شاهی
 و ائمه عداوت چون در قول شهرستانی تحصیل عقائد آنها را مایست بود و هر چه که در آنجا آن مباد
 و در آنجا حاصل انصاف است و اما اینها نیز از سبب ایشان در عقائد جمیع فرق ایشان
 آن است که زمان حکایه محالی نمی باشد از امام فاطمی و جمیع اینها سی و نه فرقه اند اول حسنیه
 امامت بعد از مرتضی حسن مجتبی استعلی و در بعد از آن حسین مجتبی پسر برائی او و او را رضا
 ال محمد گویند بعد از آن پسر او را که عبد الله بود امام دانند و مناقشه امام جعفر صادق با او در رد و بلیک
 فیما بین واقع شد و کتب اشاعه نیز موجود است و تقریری ملا محمد رفیع واعظ ایشان در الوالجبان
 از کلینی نقل نموده و بعد از او پسر او را محمد که ملقب بفسر زکریه است و بعد از او برادر او را که ابراهیم
 بن عبد الله بود امام دانند و این هر دو برادر او را امام منصور و انقی خروج کردند و مردم را بسوی خود دعوت
 کردند و فلاح بسیار گرد ایشان جمع شد بعد از بنام و قتال از دست مرانی منصور شربت شهادت
 پوشیدند و تم تقسیر و اینها طائفه از حسنیه اند گویند نفس زکیه کشته نشده بلکه غائب و مختفی است و
 بعد از پیروی تمام خواهد شد شود حکمیه اند و ایشان را پیشانی نیز گویند و اب پیشانی که گویند
 که امامت بعد از امام حسن با امام حسین و اولاد ایشان تعلق گرفت تا امام جعفر صادق و ترتیب بعد
 امامت اند لیکن در حق باری تعالی ایمان محکم صحیح پیشین می گویند معبود ایشان بصورت جسم
 است طول و عرض و عمیق و البعاد ثلثه او با هم مساوی اند و صورتی از صورت تجار و اقسام
 ندارد و چهارم سالمیه اینها را جو الیقین نیز گویند اصحاب هشام بن سالم جو الیقین در امامت خود را فوق
 با حکمیه اند مگر آنکه معبود خود را بصورت انسان اعتقاد کنند چرخ شیطانی و ایشان را نعمانی نیز
 گویند اصحاب محمد بن نعمان صیبه فی که ملقب بشیطان الطاق است و امامت را با امام موسی کاظم
 علیه السلام اعتقاد نمایند و خدا سکه تعالی را جسم انکارند و او را اعضا ثابت کنند ششم
 زابیه اصحاب زبانه بن اعلین کوفی تا امام جعفر صادق امامت را اعتقادند و گویند صفات الهی
 حادث اند و بار سکه تعالی درازل نه نیاید و نشئت نه علم نه قدرت و نه سمع و نه بصر و نه
 یوستید اند اصحاب یونس بن عبد الرحمن قمنی گویند بار سکه تعالی بر عرش است و او را ملائکه

بر عرصه راه مسرت و آسودگی که در کوه و تپه و کوهستان یافتند و آنرا مستعدان
 تشریف فرما و کرامت منعم از اصول اسماعیلیه میسر و میر است
 که طول و عرض بسیار پیدا کرده از باب تصانیف و توالیف
 در آن فن رقم به رسم رسیده اند و ملوک و سلاطین معربان زمین
 در سینه پلین و شرفیه گزیده اند و غلبه و تسلط و اقتدار غیب
 ایشان شد ایشان است را بهمدان اسماعیل محمد
 پسر او و صفا او داشتند و بعد از آن با حمد و ستایش که پسر او است
 بعد از آن محمد تقی که پسر او است بعد از آن بعد از آن
 ششمی که پسر او است بعد از آن با ابو الهتاسم عبد الله که پسر
 او است بعد از آن محمد پسر او که خود را محمد مدعی لقب
 کرد بعد از آن به پسر او احمد و با نعم با عبد الله باز با اسماعیل
 ابن احمد منصور بن بقوه الله بعد از آن بعد بن اسماعیل
 محمد بن محمد بن الله بعد از آن با ابو منصور بن محمد بن محمد بن محمد
 بعد از آن با ابو علی منصور بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن
 بن منصور ظاهری بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن
 بانند شخص آبا بر این اثبات است کنند و چون نوبت با است
 مهتر رسید و سیدام خود را در معرب زمین رواج داده طلب بادشاهی
 کرد و حشمتی بسیار با او جمع شدند پس اول بر بلاد مشرق یقین
 مستولی شد و آهسته آهسته بر بلاد مشرق دست یافت و در
 دست اولاد او ملک مصر و شام بدانند بلکه بعضی از اولاد او بر دیار شام
 نیز تصرف شدند و اهل این نیز تا به یوم دعوت ایشان نمودند و
 بمکه و مدینه ایشان مستعدان شدند و بعد از مستعدان اینها

آنرا است که اسماعیل بن جعفر خاتم الائمه است و او حتی لامیوت است فاقانکند با باحت
 محرمات چنانچه شریعت اصحاب صحیح بن ابی اشمط گویند بعد از جعفر صادق
 علیه السلام اما است به پنج پسر او پس باین ترتیب اسماعیل و محمد و موسی
 کاظم و علی بن ابی طالب و اسحاق و یحیی و اسمعیل و محمد و موسی
 و در احادیثی گویند که عمل بر ظواهر کتاب و سنت حسد است و انکار معاد
 نمایند ششم خلفیت گویند آنچه در کتاب و احادیث وارد شده از صلوة و
 صوم و زکوة و حج و امثال آن همه محمول بر معانی لغویست معنی دیگر
 ندارد و قیامت و اشدت و دوزخ را انکار کنند هفتم بر عقیده اصحاب محمد بن
 علی بر قیامت معاد و احکام شرعی را انکار کنند و نصوص را تاویل نمایند
 و نبوت بعضی انبیاء را منکر شوند و لعن ایشان را واجب دانند هشتم
 جناسیه اتباع ابوطی هر جناسیه ایشان را درین مذہب غلوئی
 زائد است منکر معاد و احکام اند و هر که عمل با احکام نماید قتل او را
 واجب دانند و آنکه از احبب ان را قتل کردند و حبر را سود را برکنند
 بردند تا مردم بداعتقاد شوند و دیگر قصص انجنان و طواف آن شنمایند
 و این پنج فترقه یعنی شیطانی و سیمونیت و خلفیت و برقعیت و جناسیه
 در عبادت و اطاعت و احسن اند و در ایشان شمرده می شوند و باین حساب
 فترقه اسماعیلیت را هشت فترقه گفتند و الا زیاد
 می شوند فترقه نهم از اصول اسماعیلیت سبعیه اند گویند که انبیاء
 تا طاعتین بشرائع که رسل اند هفت اند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
 و محمد و هشتاد و نهمین دور رسول هفت کس دیگر میباشد که شریعت
 سابق را تا حدوث لاحق و تا کم دارند و اسماعیل بن جعفر از جمله این هفت بود که
 سنیه باین محتمل و هر دو است شریعت نموده و نیز گویند و

بود ملایق شد و یک طفل صغیر را از نوزادان زن بدست آورد و گفت که من طعنل
 پسر زار است اورا گرفت بشهرت رسانید و اورا با دسے نام کرد و بنام او
 دعوت آغاز نهاد و مردم گرد او نشن با هم آسمند و انبوه بسیار شد و بر
 قلعے الموت و دیگر قلعے طبرستان مستولی شد و اهل و عیال
 و اموال خود را در قلعے الموت همراه بادی نگاه می داشت تا آنکه مرگ اورا در سید
 هنوز با دسے طعنل بود کیا نام شخصی را خلیفے خود ساخت و اورا بتزبیت یاد
 و اکرام و توقیر او و صحبت با عنے نمود و چون کیا را دم واپسین شد پسر خود را که
 محمد بن کیا نام داشت نائب خود ساخت و اورا بدستور حسن صباح
 بخدست و توقیر بادی اہست تمام تمام کرد روزے این ہمدادے را
 شہق و اغوظ غلب کرده بود و زوجہ این کیا را طلبیدہ و طے کرد زیرا کہ
 بر عسہ آنجا جسمیج حرمت براسے امام حلال اند و اورا میرسد کہ
 ہرچہ خواہد بکند لایسأل عما یفعل نشان اوست اتفاقاً زوجہ این کیا
 از آن وطنی باردار شد پسری آورد کہ اورا حسن نام کردند بادی درین اثنا درگذشتہ
 بود این ہمہ اظہار زوجہ این کیا است اکثر اتباع بادی این را قبول داشتند و
 طائفے شک نمودند و گفتند کہ موطوہ بادی زن دیگر بود و زوجہ این کیا نیز مقار
 این حال از شوہر خود باردار شدہ بود اتفاقاً ولادت ہر دو زن در یک ساعت
 زوجہ این کیا پسر آنزن کہ نطفہ بادی بود بہ پسر خود بدل کرد و اورا حسن نام نهاد علی
 اسے حال بعد از مردن این کیا حسن خود را اولاد نوار و انمود و پسر با دسے
 قرارداد و دعوائی امامت آغاز نهاد و خیلے مرد عاقل و بلیغ و حاضر جواب و خوشتر
 محاورہ بود خطب بسیارے گفت در آن خطبہ ہسین رضی عنہ من را بتاب
 و تقریر بیان مے کرد کہ امام رسے رسد کہ ہرچہ خواہد بکند و اسقاط نکالین شریعت
 نماید و مرا امرا کہی چنین از غیب میرسد کہ از شاہ جمع نکالین شریعتہ ساقط کنم و جمیع

را در تعیین ایام اختلاف است و سببش آن که مستصرا اول بر امام
 نزار برادر خود نص کرد تا نیا بر امامت پسر خود ابو القاسم احمد مستعلی باشد پس
 بعضی نص اول را به نص ثانی منسوخ دانستند و با امامت مستعلی
 متاکلی شدند و اینها را استعلویه گویند و بعد از مستعلی پسر
 او منصور بن احمد آمد که امام شد و بعد از او برادر دیگرش زکریا که امام
 نجیب ابو میمون بن احمد حافظ الدین الله بود و بعد از او پسرش را که ابو منصور محمد بن
 عبد الحمید ظافر امام الله بود و بعد از او پسرش را که ابو القاسم علی بن محمد فاضل بنصر الله بود
 از او پسرش را که محمد بن علی عاصم الدین الله بود امام دانستند
 چون فوت امامت بعضی رسید امام را و ملوک شام
 بروی حسرت و جگر کوهند و اگر قیمت جسمش نمودند در حین درگذشت
 و از او نماند کسی که دعوی امامت می کرد و طالبان
 دیگر نزار را امام دانستند و نص ثانی را انکار و اسقاط نمودند که بعد از
 نص اول صد و ریافته بود و بعد از نزار پسرش را که پادشاه بود و بعد از او
 پسر او را که حسن نام داشت امام دانستند لیکن این همه اکاذیب ایشان
 است مؤثرین اختلاف این نوشته اند و تحقیق نموده اند که احمد مستعلی
 چون پادشاه شد نزار را با او و پسر صغیر او در مجلس انداخت و هر سه
 کس در مجلس جان دادند و نسلی از و باقی نماند و نزار را صبیح
 و صبیح را نیز گویند و عنقریب وجه این تسمیه معلوم شود و نیز
 نزار را سقطیه و سقطیه نیز گویند زیرا که مذهب ایشان آن است
 که امام مکلف بعند و عنایت و او را می رسد که بعضی تکالیف یا جمیع
 تکالیف از مردم ساقط کند و از خرافات ایشان آن است که حسن بن
 صبیح میرسد در عصر آمد و با بعضی از زنان نزار که در دست برادر زاده خود مجلس

محرمات را مباح سازم هر چه خواهید کرده باشد بشرطیکه با هم تقاتل و تنازع نکنید و
 از اطاعت امام خود بیرون نروید و بعد از رسد پسر او محمد بن الحسن و بعد از او نسیره او
 علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن محمد بن الحسن برترین روشش بودند اما
 جلال الدین حسن که پسر صلیب محمد بن الحسن بود منکر مذسب آبائی خود گشت و
 مسلمان پاک شد و حسن اسلام او در تواریخ مشهور و معروف است تا آنکه کتابخانه
 آبائی خود که مملو و مشحون بود با کاذب و زندقہ الخاد احراق فرمود و در طعن اسلاف
 خود سبالغ می نمود و اساس مذهب باطنیه را برکنار و اتباع و رعایای خود را امر بجهت
 و نهی از منکر شروع کرد و مساجد عالیہ در قلاع حصہ بن خود آبادان ساخت و خلیفہ و
 اهل بغداد را بر حسن اسلام خود آگاه کرد و مادر خود را برای حج خانه گنبد با تحفه و هدایا
 روان فرمود اما علاء الدین پسر او برخلاف روش پدر موافق اسفادت خود ملیح و
 شد و پسر علاء الدین که رکن الدین لقب داشت نیز بر روش ملاحظہ بود و در وقت
 اترکان تاتاری جنگیز به مملکت او را خراب و قدر او بی آب ساختند پس در قلعه
 الموت محضن گزید و آخر حلقه اطاعت ایشان در گوش کشید و همراه ایشان شد و را
 همراه گرفته با و طان خود رجوع کردند و ماثنائی راه مرد و بعد مردن او پسر او که خود در قلعه الموت
 مانده بود خروج کرد و خود را جدید التولد و لقب ساخت چون رؤسائی تار از حال او خبر داشتند
 لشکر بارسا و فرستادند و او را تباہ کردند و جمعیت او متفرق گشت و در کماطریستان بحال اختفا نمود
 بعد از کسب مدعی امامت نما نذاذ فرق اسماعیلیہ باطلانیہ و قرامطیہ و سبعیہ و تمیریہ ملاحظہ اند و همه
 ظاہر ادکام شریعت معتقد بودند و کفر آنها سیرت اند و این تفصیل معلوم شد که اسماعیلیہ فرقه اند و
 قریباً امامیہ را می اسماعیلیہ سابق شمرده است و است فرقه اذ امامت مذکور شد فرقه است چهارم فطیہ اند که
 بنا را عماریه نیز گویند زیرا که صحاب عبد اللہ بن عمار بن قائل با امامت عبد اللہ بن جعفر صادق اند که
 لقب با فطی بود لکن کان فطی الخلیل و برادر حقیقی اسماعیل بن جعفر بود معتقد موت و در تبار
 بر آنکه خلقی نگذاشته تا سلسله امامت در سلجوقی میشد فرقه است و یخبر اسحاقی اند با امامت اسحاق

در تمام حقیقت او و مثال مثل اوست در نسب و اضافات و جناب اقدس الهی از مثل ذامع و
صفای مشهور است لیکن مثل که با تعبد در سلوب و اضافات که خارج از ذات اقدس اوست در
حق او مستحیل نیست گما قال عومن قائل و شد المثل الا علی فی السموات الایه چنانچه صدر المحققین
شیرازی در شرح کافی بیان فرموده بآنکه این قول از خصائص هشام بن سالم نیست بلکه یونس
نیری که یونسیه از فرقه مرجئه با و منسوبند نیرباین قول قائل است شهرستانی در احوال او میگوید
و ترجمان الله تعالی علی صورة انسان و حمل قوله علیه السلام خلق آدم علی صورة الرحمان استثنی
دیگر آنکه نعمانیه را قائل تجسم و النسب غلط محض و مخالف تصریحات ارباب مقالات است چه
محققین تصریح نموده اند که مذہب محمد بن نعمان این است که او تعالی جسم و جسمانی نیست لیکن
از آنجا که اطلاق صورت در احادیث صحیح بر جناب باری تعالی وقوع یافته چنانچه در حدیث آمده
ان الله خلق آدم علی صورة الرحمن و غیر ذلک از همان بصحت این اخبار ما را لازم است
لاجرم تجویز صورت بر او تعالی می کنیم و آن را از تشابهات می دانیم درین قول اصلاً شاعری نیست
بلکه مذہب فریق اسلام که قائل بصحت این اخبارند همین است که این روایات را مانند دیگر تشابهات
مانا بیل کرده شود یا علم آنرا جناب اقدس الهی که بعضی نموده آید در ملل و نحل گفته اشعاریت صاحب
محمد بن نعمان ابی جعفر الاحول الملقب بشیطان الطاق و ائمه هشام بن الحکم فی ان الله لا
یسلم شیئاً حتی یکون و التقدر عنده ارادة قوله نعم و قال ان الله تعالی نور علی صورة انسان ابی
الان یکون جسماً لکن قد قال قد ورد فی الخبر ان الله خلق آدم علی صورة الرحمان فلا بد من تصدیق الخبر
و حکم من یقاتل بن سلیمان مثل مقالته فی الصورة و کذا یکلی عن داود الخواصمی و غیره بن قتاد
البصری و غیره من اصحاب الحدیث ان الله تعالی ذو صورة و اعضا و حکم عن داود الخواصمی
عن ائمه سلونی عما در آرد ذلک فان فی الاخبار ما ثبت ذلک و قد صنف ابن الشیمان کتاباً جملة
للشیعة منها فعل لم فعلت و منها فعل لا تفعل و دیگره بیا ان کبار الفرق اربعه القدریه
و الخوارج و المعتزله و الشیعه ثم عین الشیعه للنجاة فی الآخرة من هذه الفرق و ذکر عن هشام بن سالم و
محمد بن نعمان انهما مسکا عن الکلام فی الله و رویا عن یوحیان تصدیقه ان سئل عن قوله نعم

ائدله غذا با مهینا زیر که ایجاد فرغ وجود است و ظاهر است که ممکن در حد ذاتش یا قطع نظر از آن نسبت
 بجاعل تعالی مجده بالک و فانی و معدوم محض است پس ایجاد و افاضه سایر کمالات چگونگی
 مستصواب تواند بود و اگر مدعای او این است که واجب تعالی شانه افاضه وجود و سایر کمالات ممکن است
 بواسطه و وسیله که حضرت سرور کائنات و امیر المؤمنین علیه السلام می نمایند مسلم است لیکن
 قول بعینه مذکور صوفیه است چه محققین این فریق موافق محققین صوفیه تصریح نموده اند که واجب تعالی
 پیش از خلق انسان کامل تصرف در عالم می فرمود بعد از خلق و ایجاد انسان کامل که حضرت رسول
 مختار و حیدر گرامی باشد افاضه وجود و سایر کمالات بجناب ایشان موقوف و موقوف فرموده نه با کسی
 که ایشان موجود محیی و معنیت و خالق و رازق اند تعالی عما یقولون الظالمون علواً کبیراً لیکه یابین معنی
 که آنحضرت وسیله فیضان وجود و حیات و خلق و رزق اند هر یکی از موجودات را در خور استعدادات
 بلکالی که لائق با و بوده ممتاز ساخته اند پس فکر خوب و تصحیح این قول که مختار مرشدین اوست بر ذمه
 محدودی است نه بر ذمه اشنا عشریه که موقوفه را کافر و مشرک میدانند مولوی عبد العلی در شرح مسلم یفرقا
 و اعلم ان الله سبحانه قبل وجود الانسان فی النشأة العنصریه کان هو بنفسه متصرفاً فی العالم و بقیه
 و کل واحد من اجزاء العالم مظهر لاسم اسم و کل اسم لطلب فله و نفسه دون غیره و کل موجود صدق
 یستدعی صدمه و انما یبقی کل بالبقار الله سبحانه و لما خلق الله الانسان اجمع لجمع الاسماء و حقائق
 العالم و سایر الاشیاء بالتشبهه الیه کالقوی جعله خلیفه یتصرف فی العالم بالیصال فیضه علی حسب
 استعداد کل و اعطاه العطا یا و یبقی العالم و لیس المراد ان الجاعل و البقیه الانسان بل المراد ان
 البقیه و الجاعل و المعطى هو الله و الانسان وسیله فی جعله الله تماماً علی خزانة العالم و الخلیفه
 المتصرف سیدنا و سید الاولین و الآخرین محمد مصدق الانبیاء و الاولیا صلوات الله و سلامه
 علیه و آله و از وجه و اصحابه و اتباعه اجمعین قبیل محبتی فی عالم العناصر کان سایر الانبیاء
 الاولیا صلوات الله علیه و آله علیه و آله الصلوة و السلام و اذا نبعث به انشار نوره العالم
 و بعد وفاته الاقطاب نواب لهم لحفظ العالم و اذا انتقل الانسان الفاضل بان میوت فانه المورث
 المطلق یشی السما و یقوم القیمة و ینتقل العمارة الی الدار الآخرة فمذه عقائد حقه علیها الاول

و ان الى ربكم المنتهى قال اذ بلغ الكلام الى الله فامسكوا من القول فيه والتفكروا في ما نادىكم به من قوله
 كذا ربه قائل بحدوث صفات او كذا صفات معنی مصدری است قائل بودن فرقه زاریه بحدوث
 صفات باین معنی مسلم است لیکن محذوری ندارد چه معنی اصنافی نسبت به غیر تحقق مثبتین متحقق می شود
 كما لا يخفى و دیگر آنکه اگر مراد او این است که بدائیه قائل اند ببداء المعنی لغوی و بدانند است یعنی ظاهر شدن
 بامر جناب اقدس الهی بعد از آنکه خلاف آن ظاهر بود و در فارسی تعبیر از آن به پیشانی می کنند در چیز
 منع است و بغير نقل از کتب معتبره آن فرقی و تصحیح نقل سمرج و معتبر نیست و اگر مرادش این است
 باینکه قائل اند ببداء یعنی مصطلح و آن سنج مشیت و اراده جدیده است در عالم نفوس یا در عالم اعیان
 بعد از آنکه ظاهر نبود و عبارت دیگر سنج امری است که متوقع الوقوع نباشد بسبب عدم تقدم اسباب
 ارضیه و سماویه هیچ یک از نفوس عالییه و سافله اطلاعی بر آن نداشته نباشد مگر نزد قرب و قوعش مسلم
 است و محذوری ندارد زیرا که ظهور و اختفا و تردد و ابتلا نزد قائلین باین قول چنانچه در مواضع غیر عدیده
 از کلام آنها نقل و تصحیح واقع شده در علم اجمالی عین ذات واجب تعالی و در مرتبه قضای الهی و در
 بعضی علوم قدرتی که عبارت از لوح محفوظ باشد محال و ممکن است و محل ظهور آن بعضی از علوم تفصیلیه
 قدرتی است که نفوس منطبه عقلیه و نفوس انسانیه و غیر آن باشد و از آنجا که نفوس فلکیه که عبارت از
 لوح محفوظات است و نفوس انسانیه و غیر آن از مراتب علم تفصیلیه واجب است تعالی شان و
 تقدست اسماء لاجرم اسناد آن جناب اقدس الهی واقع شده و لا مشاعه فی الاصطلاح بعد ظهور
 الامم از آنجا که در بحث بداء استیجاب تمام در باب الهیات مذکور است بنابر تطلقیت مقام ذریع
 بر بقدر اکتفا رفت من شأرا المرید علیه فلیرج الیه عندک تخصیص این قول بعضی از امامیه غیر مسلم
 است چه جمیع فرق امامیه باین معنی مصطلح قائلند و احادیث نبویه و امامیه بمضمون آن ناطق است
 و دیگر قول اول پس دریا با خیر باید کرده محمد است این اگر مرادش این است که سقوطه قائل اند باین که
 حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السلام بخیر از استفاضه از جناب باری عز اسمه افاضه وجود و
 سایر کمالات بر کمالات می نمایند این معنی غیر مسلم است و در صادم ضرورت است و هیچ عاقل قائل
 بآن نمی تواند شد و قائل باین قول قابل خطاب نیست قلعه الله علی ان قال بهذا القول

بعضی غلات دارند که حق تعالی رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را آفریده و خلق عالم را
 با ایشان گذاشته است کفر است آنرا در عین الحیات می فرماید قول جمعی از غلاة که ائمه علیهم
 السلام را خالق آسمان و زمین می دانند بر لغوی این قول احادیث بسیار است چنانچه ابن بابویه
 رحمه الله بسند معتبر از یاسر خادم روایت کرده که سجدت حضرت امام رضا علیه السلام عرض نمودم
 که چه می فرمائید در مذبح تفویض حضرت فرمود که خدا امر دینش را به پیغمبر تفویض فرمود آنچه پیغمبر
 بسوی شما بیاید در دهن شما عمل کنید و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید اما خلق کردن و رزق
 دادن را با او نگذاشت بعد از آن فرمود که خدا آفریننده همه چیز است چنانچه در قرآن می فرماید که
 آنچه او نهدی که شمارا خلق کرد پس روزی داد بعد از آن میراند شمارا پس زنده می گرداند اما این شریکها
 که از برای خدا قائل میشوند هیچ یک ازین کارها نمیتوانند کرد منزه و متعالی است خدا از آنچه ایشان
 شریک او می گردانند و از انبی با ششم جعفری روایت کرده است که از حضرت امام رضا علیه السلام
 پرسیدم از حال غالیان که ائمه را خدای دانند و مقوضه می گویند که خدا خلق عالم را با ائمه گذاشت
 حضرت فرمود که غلاة کافرند و مقوضه مشرک هر که با ایشان تشبیه کند یا مخالفت نماید یا ایشان
 بخورد یا مهربانی کند یا دختر از ایشان بگیرد یا دختر با ایشان بدید یا ایشان را عین گرداند یا مانتی
 یا تصدیق گفته ایشان نماید یا احانت ایشان کند به نیم کلمه از دوستی خدا و رسول و دوستی ائمه است
 بیرون میرود و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که هر که گمان کند که خدا امر خلق کردن را
 داد ان را با ائمه گذاشته بتفویض قائل شده است و هر که بتفویض قائل شود مشرک است هر چه
 ابن بابویه در رساله اعتقادات می فرماید اعتقادنا فی الغلاة و المقوضه انهم کفار بالله جل اسمه شرک
 الیهود و النصارى و الجوس و القدریة و الحواریة و من جمیع اهل البیدع و الامم و المذمومة نیز در رساله
 مذکوره می گوید و کان الرضا علیه السلام یقول فی دعائه اللهم انی ابرأ الیک من الجحول و القوة
 فلا حول لی و لا قوة لی الا بک اللهم انی ابرأ الیک من الذین ادعوا ما لیس لنا بحق اللهم انی ابرأ
 الیک من الذین قالوا افینا ما لم نعلم فی انفسنا اللهم لک الخلق و منک الامر و ایاک نعبد و ایاک
 نستعین اللهم ربنا و خالق آباءنا الاولین و آباءنا الآخیرین اللهم لا یلیق الترویج الا بک